

آسمان ستاره فریادمی زند!

زینت سادات جعفری

دیدار

۸

ش ۱۱۹

فُزْتُ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ

به خدای کعبه قسم که رستگار شدم.

به محراب می‌روی... غرق می‌شوی در گفتگوی حق... و ملکوتیان، غرق در دریای اخلاص و بندگی‌ات!

و حال؛ وقت نیکویی است تا زهر عداوت و شهوت بشکافد ماه را...

آه می‌کشی... درد را به جان و دل، به رضای حق می‌پذیری...

صورتت بر خاک می‌افتد و تنها زمزمه می‌کنی: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله. فزت و رب الکعبه»^۶

خاک بر شکاف فرق خود می‌ریزی که:

«منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى»^۷
«شما را از خاک آفریدیم و به آن باز خواهیم گرداند و بار دیگر از خاک بیرون خواهیم کرد».

محاسنت از خون سر رنگین می‌شود... وعده رسول خدا به تحقق می‌رسد...

... تنها چند نفس دیگر تا یتیمی دنیا باقی ست!...

منابع:

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. خداوند! مرگ را برای من مبارک گردان!

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۴. الارشاد، ج ۱، ص ۱۶.

۵. بحار، ج ۴۲، باب ۱۲۷، ص ۲۸۱.

۶. شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴۴۲، انساب الاشراف، ص ۴۹۹، ح ۴۳۳.

۷. سوره طه، آیه ۵۵.

می‌دود... قضای الهی را گریزی نیست!

به مسجد می‌روی!

شب، قدم به قدم به سپیدی صبح نزدیک می‌شود...

سپیده‌ای که هیچ‌گاه چشمان تو را در خواب ندیده!

بر مأذنه مسجد می‌درخشی چون خورشید...

لبریز نور می‌کنی آسمان را با صدای اذان. شیطان

می‌پیچد به خود و کفر می‌هراسد بیش از همیشه از

این آخرین صدای اذان پیچیده‌ات در جان زمان!

قسی‌ترین آدمیان بر زمین، می‌کوشد خود را مخفی

کند. از نور به تاریکی پناه می‌برد، به ظلمت...

ظلمتی که تا همیشه این دنیا و آخرتش در آن

جاودانه خواهد ماند!

هر چه روشنی آشکارتر می‌شود او بیش‌تر خود را

مخفی می‌کند و شمشیر کینه، هوس و نادانی را زیر

خویش پنهان می‌نماید!

صلوات بر رسول خاتم و خاندانش، بر لبان همیشه

ذاکرت می‌درخشد!

یک یک خفتگان را به نماز می‌خوانی که «ان الصلوة

تنهی عن الفحشاء و المنکر»^۲

به ابن ملجم می‌رسی، در حالی که او به رو خوابیده

است...

«ای مرد! برخیز و این‌گونه نخواب؛ زیرا خداوند از

آن بیزار است و این خواب، خواب شیطان و خواب

اصحاب آتش است...»^۴

این رمضان که می‌رسد، فرق دارد همه چیز...
سحرها، افطارها، شب‌زنده‌داری‌ها... و حتی دلتنگی‌ها!

این رمضان که می‌رسد آسمان شب، ستاره می‌گرید!

این رمضان از کوفه، سیاهی می‌بارد! این رمضان که می‌رسد مدام ذکر لبانت «انا لله و انا الیه راجعون»^۱ است.

منتظر تر از همیشه روزها را می‌شماری. ناآرام به اطراف آسمان چشم می‌دوزی. سراسر اشتیاق دیدار محبوب می‌شوی و باز، رنگ می‌پردازد

چهره‌ات، بدنت می‌لرزد که وعده حق نزدیک است.

تمام شب قیام می‌کنی... رکوع می‌روی... سجده...

تضرع... زاری... به زیر سقف آسمان می‌روی؛ و باز

نگاهی به حال ستارگان می‌اندازی! به جای نماز

خونیش باز می‌گردد و «اللهم بارک لی فی الموت»^۲

هر چه به فجر نزدیک‌تر می‌شوی ناآرام‌تر، پر از

شوق و اضطراب دیدار حق، لحظه‌ها می‌گذرند.

آسمان، ستاره فریاد می‌زند!... مرغایان بال

می‌کشایند در برابرت، نوحه می‌کنند!... قلاب در،

دست بر کمرت انداخته، التماس می‌کند ماندنت را؛

اما تو کمر خود را برای مرگ دنیا، برای بقای حق

بسته‌ای. سال‌هاست از دنیا گذر کرده‌ای!

در خانه به رویت باز نمی‌شود اما نه؛ تو بازوان

خیبر شکن داری! در را یارای مقابله با تو نیست.

هیچ چیز نمی‌تواند مانع وصال تو با یار شود!

ام‌کلتوم خواهشت می‌کند... حسن علیه السلام به دنبال